

رابطه عقیدتی - معرفتی انسان و خدا در نهج البلاغه

بخشعلی قنبری *

چکیده

مفهوم «رابطه» یک‌صد و پنجاه سال پیش هرگز به معنای امروزی به‌کار نمی‌رفت. با این وجود، مفاهیم جانشین آن از قبیل «انس» در نهج البلاغه به‌کرات آمده است که هریک از آنها بیان‌کننده اصناف و مراتب رابطه اعم از رابطه انسان و خدا و سایر رابطه‌هایند. در زمینه روابط انسان، در مجموع با چهار رابطه مواجهیم: رابطه انسان با خدا، خودش، انسان‌های دیگر و طبیعت. هریک از این روابط هم در پنج ساحت وجودی انسان تحقق می‌یابند که در مجموع بیست نوع رابطه را دربر می‌گیرد که یکی از آنها، رابطه عقیدتی - معرفتی انسان و خداست. این رابطه شامل روابط بندگی، خلیفگی، عاشقانه و همکاری است که روابط اول و سوم و دوم به ترتیب از بسامد بالایی در نهج البلاغه برخوردارند. اما رابطه همکاری به آن شکلی که در ادیان خاور دور نظیر دائویی (Taoism) مطرح است، در نهج البلاغه طرح نشده است؛ اما در عین حال، خدا و بنده همکاری می‌کنند تا رفتارهای انسان بهتر و به کمال خود نزدیک شود.

واژگان کلیدی: خدا، انسان، رابطه، بنده، عاشق، خلیفه، همکاری.

مقدمه

نفس ساحتی از وجود انسان است که به وجود آورنده باورها (عقاید)، احساسات، عواطف، هیجانات و خواسته‌ها، گفتار و کردار آدمی و مایه تمایز فردی با فرد/افراد دیگر است. روح انسان جنبه جمعی انسان‌هاست؛ به عبارتی انسان دو وجه دارد: وجه شخصی که شامل جسم و ذهن و نفس است، و وجه مشترک - یعنی روح - که باعث می‌شود انسان‌ها یکی شوند و بتوانند با روح مشترک سخن بگویند. با این حساب، انسان می‌تواند با موجودات زیادی از قبیل خدا رابطه برقرار کند. اما سؤال اصلی این نوشته آن است که ماهیت رابطه انسان و خدا در **نهج البلاغه** چیست؟ به نظر می‌رسد بررسی دقیق این سؤال می‌تواند ابعاد گوناگونی داشته باشد که شاید تاکنون به طور دقیق مورد بررسی قرار نگرفته باشد که در نهایت عدم توجه به آن، امروزه زمینه‌ساز مسائل، بلکه بحران‌هایی شده است؛ به این صورت که در اثر عدم شناخت اصناف رابطه با خدا، شماری از انسان‌ها رفته‌رفته رابطه با خدا را از زندگی‌شان حذف کرده‌اند و این امر آدمیان را دچار بحران‌هایی از قبیل تنهایی (بنگرید به: قنبری، ۱۳۹۰، ص ۹۸-۹۷) و بی‌معنایی ساخته است؛ چنان‌که و تحقیقات انجام‌شده نیز مؤید این ادعا هستند (ر.ک به: قنبری و همکاران، ۱۳۹۱).

بعضی وقت‌ها حتی پیامبران و عرفا و اولیای الهی از رابطه «من» و «او» سخن به میان می‌آورند؛ اما این به‌معنای غفلت از رابطه «من» و «تو» نیست؛ زیرا این نوع رابطه را در مقام توصیف و برای دیگران به کار می‌بردند. به‌عنوان مثال، حضرت ابراهیم(ع) در مقام معرفی خدا از این رابطه استفاده می‌فرمود: «وَأَلَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي» (شعراء، ۷۸).

در **نهج البلاغه** رابطه انسان و خدا تحت نظام من - آن طرح نشده، بلکه حتی در بیشتر موارد - نظام من - او و در موارد قابل ملاحظه‌ای هم نظام من - تو طرح شده است. اما سؤال اساسی این است که رابطه انسان و خدا در ساحت باورها (عقیدتی - معرفتی) چگونه طرح و بررسی شده است؟ به نظر می‌رسد اصناف چهارگانه رابطه انسان و خدا - رابطه عبد و مولا، رابطه جانشینی (خلیفگی)، رابطه عاشقانه (عاشق و معشوق) و رابطه همکاری - در این کتاب طرح شده‌اند، اما رابطه همکاری به‌معنای همکاری انسان و خدا در مسیر تعالی انسان معنا یافته است که در این مجال به کم و کیف آن خواهیم پرداخت. شاید نخستین اثری که در این زمینه به نگارش درآمده، **خدا و انسان در قرآن** نوشته توشی هیکو ایزوتسو است. مؤلف در این اثر به گونه‌های مختلف رابطه

خدا و انسان پرداخته، اما در عین حال به اصناف رابطه خدا و انسان در ساحت عقیدتی و معرفتی هیچ اشاره‌ای نکرده است؛ ضمن اینکه حوزه تحقیق وی به قرآن مرتبط است، نه **نهج البلاغه**. این موضوع در حوزه **نهج البلاغه** به طور مستقل مورد توجه قرار نگرفته است. البته در برخی شروح از جمله شرح ابن میثم و شرح محمدتقی جعفری به طور کلی اشاراتی به این مبحث شده، اما به هیچ وجه مفهوم رابطه در ساحت عقیدتی - معرفتی و با اصنافی که راقم این سطور در نظر دارد، مورد بررسی قرار نگرفته است.

ماهیت رابطه عقیدتی - معرفتی

از کاربرد واژه رابطه میان این دو موجود/طرف^۱ در ساحت‌های پنج‌گانه عقیدتی، احساسی، ارادی، گفتاری و کرداری، ارتباطی برقرار شده/می‌شود که در کتاب شریف **نهج البلاغه** مورد توجه قرار گرفته است. به عنوان مثال وقتی گفته می‌شود انسان عملی انجام می‌دهد که موجبات خشنودی خدا را فراهم می‌سازد، در واقع از رابطه انسان و خدا در حوزه احساسات سخن گفته‌ایم؛ زیرا خشنودی و غضب و مفاهیمی از این دست، در این حوزه مورد توجه قرار می‌گیرند. شک نیست که در **نهج البلاغه** روابطی از این دست به‌غایت مورد توجه قرار گرفته‌اند. نیز وقتی از حمد انسان نسبت به خدا سخن می‌آید، در واقع از رابطه انسان و خدا در حوزه گفتاری خبر داده‌ایم؛ زیرا گفتار نوعی رابطه است که طی آن اراده و خواسته طرف به‌صورت بیان و گفتار درمی‌آید (بنگرید به: **نهج البلاغه**، ۱۳۸۴، خطبه ۱۱۴، ص ۱۶۹).

در هر نظام خدا و انسان‌شناختی، رابطه میان این دو موجود/طرف معنا و مبنا پیدا نمی‌کند، بلکه تنها در نظام‌های خاصی این تعامل پدید می‌آید. با یک نگاه کلی به سخنان حضرت علی (ع) می‌توان به نوع نگرش خدا و انسان‌شناختی **نهج البلاغه** پی برد و براساس آن از امکان یا عدم

۱. تصور دو طرف جز در رابطه انسان با خود مورد سؤال واقع نشده است. تنها در صورتی می‌توان رابطه با خود را فرض کرد که بپذیریم انسان تنها موجودی است که می‌تواند خود را به‌عنوان یک سوژه در نظر بگیرد و به خود شناخت پیدا کند، بلکه نسبت به خودش آگاهی‌های پیشینی داشته باشد (دیرکس، ۱۳۸۰، ص ۵) و حتی خود را به‌عنوان یک سوژه مورد بررسی قرار دهد. از این طریق می‌توان رابطه با خود را پذیرفت و در درون خود، دو طرف را فرض گرفت. به‌علاوه، غیریت رابطه انسان با خود امری مبتنی بر غیریت اعتباری است؛ زیرا در حقیقت و نفس‌الامر، او از خودش جدا نیست که بخواهد با آن رابطه برقرار کند.

تحقق رابطه میان این دو موجود سخن گفت؛ زیرا رابطه متفرع بر شناخت این دو موجود است. از اینکه رابطه انسان و خدا در **نهج البلاغه** به کرات و مراتب مورد توجه قرار گرفته، به سهولت می‌توان نتیجه گرفت که خدا در تصویر حضرت علی(ع) موجودی متشخص و انسان‌وار است؛ یعنی موجودی که می‌تواند از سایر موجودات متمایز شود و دارای فکر، اراده و احساس است. با وجود آنکه خدا بری از صفوف حالات شمرده می‌شود، می‌تواند بر انسان خشم گیرد یا از او خشنود گردد (استیس، ۱۳۷۵، ص ۱۸۴-۱۸۳). همچنین خدا دارای اوصافی است که انسان هم از آنها برخوردار است و مانند انسان (البته عاری از اوصاف امکانی) می‌تواند خشنود یا عصبانی شود، یا تشویق و تنبیه نماید. براساس چنین نظامی، ایجاد رابطه کاملاً منطقی و امکان‌پذیر است. منتها این رابطه چنان‌که پیش‌تر بیان شد، اشکال مختلفی پیدا کرده که گاه خردورزانه و معرفتی و گاه عاشقانه و گاه رب و مربوبی است. البته رابطه بندگی و خدایی، پربسامدترین و رابطه عاشقانه، عمیق‌ترین روابط مطرح در این کتاب‌اند.

آنچه در **نهج البلاغه** درباره خدا آمده، مؤید متشخص بودن خدا و توانمندی انسان در تحقق رابطه با اوست. وقتی در **نهج البلاغه** خطاب به خدا به کرات از واژه «تو» استفاده می‌شود و حتی از او با عنوان جانشین مسافر در منزل یاد می‌شود، همه دال بر متشخص بودن خداست. امام در دعایی می‌فرماید: «خداوندا! تویی همراه در سفر، و تویی جانشین در خانواده، و این دو صفت را با هم کسی جز تو ندارد؛ زیرا کسی که جانشین است، همراه نیست و کسی که همراه است، جانشین نیست» (**نهج البلاغه**، ۱۳۸۴، خطبه ۴۶، ص ۸۶). البته نظیر این موارد در **نهج البلاغه** فراوان است (برای نمونه بنگرید به: همان، خطبه ۲۲۷، ص ۳۴۹؛ نامه ۳۱، ص ۳۸۹).

وقتی از خدایی سخن می‌گوییم که آگاهی دارد، و براساس دانش پدیدارشناسی می‌دانیم که در تمام علم و آگاهی حیث التفاتی^۱، یعنی قصد داشتن/ متعلق داشتن مطرح است؛ به این معنا که به تعبیر گیل آگاهی همواره آگاهی از وجهه معینی از جهان است (فورمن، ۱۳۸۴، ص ۱۱۴). یعنی آگاهی متعلق‌ی دارد. در جایی از **نهج البلاغه** بیان شده که خدا با همه موجودات از جمله فرد فرد آدمیان همراه است و هیچ چیزی نمی‌تواند مانع این رابطه شود: «نیازتان را از او بطلبید، و عطا و بخشش را از او درخواست کنید؛ زیرا نه پرده و پرده‌داری شما را از او

بازدارد، و نه دری از او به روی شما بسته باشد. او هر جا و هر آن و با هر جن و انس همراه است ... کسی او را از دیگری روی گردان نمی‌نماید، و صدایی از صدای دیگرش غافل نمی‌سازد، و دادنی او را از کيفری سرگرم نمی‌سازد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵، ص ۳۰۹).

بنابراین آگاهی، مبنای خدانشناختی این رابطه است؛ ضمن اینکه انسان نیز اوصافی دارد که چنین رابطه‌ای را توجیه می‌کند. در قرآن در مواضع مختلف این رابطه مطرح شده است؛ چنان که برخی صاحب‌نظران به سوره حمد استناد کرده و سرّ آیه اول بعد از «بسم الله الرحمن الرحيم» را بیانگر رابطه عملی بنده با رب شخصی و آیات متأخر را درخواستی از خدا می‌دانند و خدا نیز به زبان حال می‌گوید: اینها از آن بنده من‌اند و بنده من هر چه خواهد، می‌تواند از من بخواهد (کرین، ۱۳۸۴، ص ۳۷۰).

اصناف رابطه عقیدتی - معرفتی در مقام وجود

رابطه گاهی قسری (منسوب به قسر جبری اجباری، مقابل ارادی طبیعی) علی - معلولی و گاهی نیز ارادی است، که ممکن است رابطه اخیر از سوی انسان و بلکه خدا آغاز شده باشد. اما در هر حال این رابطه در سه حوزه مختلف قابل طرح است: یک بار رابطه به هويت شخصی انسان مربوط است؛ یعنی فردی از انسان با خدا رابطه برقرار می‌کند، یا خدا به‌طور مشخص با یک فرد انسانی ارتباط پدید می‌آورد؛ یک بار هم با نوع انسان‌ها (تمام انسان‌ها) ارتباط به‌وجود می‌آید (ارتباط نوعیه)، و یک بار هم ممکن است این رابطه علی - معلولی باشد؛ یعنی خدا چون علت به‌وجود آورنده مخلوقات است، با انسان یا یکی از مخلوقات رابطه برقرار می‌سازد.

در نهج البلاغه گاهی از روابط ناظر به «هست»ها سخن به میان آمده و گاهی نیز از روابط ناظر به عقیده و در مواردی هم از روابط معطوف به وظایف سخن گفته شده است:

۱. رابطه بندگی (عبد و رب)

«عبد» در زبان عربی دست‌کم به دو معنای برده (= رقبه؛ با کاربرد زیاد در فرهنگ عرب پیش از اسلام) و بنده به‌کار می‌رود، که وضعیت بنده نسبت به برده انسانی‌تر است؛ زیرا برده قابل خرید و فروش بوده، اما بنده چنین وضعی ندارد. البته در فرهنگ قرآنی «رب» فراتر از معنای یادشده در مفهوم پروردگی نیز به‌کار رفته است؛ به این معنا که خدا هم سرور انسان و هم پرورش‌دهنده

اوست. در قرآن و **نهج البلاغه** «عبد» به معنای بنده به کار رفته است، نه برده. رابطه بندگی در موارد زیادی در **نهج البلاغه** مورد توجه قرار گرفته است. در برخی از مواضع به صراحت از انسان‌ها با عنوان «مربوب» و از خدا به عنوان «رب» یاد شده است: «لَمْ يَخْلُقْ مَا خَلَقَهُ لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ وَلَا تَخَوْفٍ مِنْ عَوَاقِبِ زَمَانٍ وَلَا اسْتِعَانَةٍ عَلَىٰ نِدِّ مُنَاوِرٍ وَلَا شَرِيكِ مُكَائِرٍ وَلَا ضِدِّ مُنَافِرٍ وَلَا كِنِّ خَلَاتِقٍ مُرْبُوبُونَ وَعِبَادٌ دَاخِرُونَ؛ آنچه را آفرید، برای پشتوانه قدرت و بیم از پیشامدهای زمان و یاری جستن بر حریف رزمجو و شریک فخرفروش و هم‌اورد برتری‌جو نیافرید، بلکه همه آفریدگان پرورده (دارای رب) و بندگانی سر به فرمان و خاضع اویند» (**نهج البلاغه**، ۱۳۸۹، خطبه ۶۴، ص ۸۲). این ارتباط در طرف خدا به عنوان پروردگار (= رب) است که دربرگیرنده تصورات مربوط به جلال، سلطه و قدرت و سرپرستی و در عین حال جنبه پرورشی اوست؛ درحالی که این ارتباط از طرف انسان به عنوان بنده (= عبد) متضمن دسته‌ای از تصورات است که نماینده فروتنی، ضعف، خضوع و فرمانبرداری مطلق است که معمولاً تحقق آنها از بنده خواسته می‌شود. ضمن اینکه در ناحیه بشری، عبد نباید اوصافی چون کبر، غرور و اظهار بی‌نیازی داشته باشد که اندیشه دینی اسلام آنها را جزو اوصاف زندگی در جاهلیت می‌شمارد (ایزوتسو، ۱۳۸۱، ص ۹۴). در **نهج البلاغه** هم به کرات انسان از اینکه کبر بورزد، به شدت منع شده است. امام علی (ع) ذیل تفسیر آیه شریفه «مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ» (انفطار، ۶) بر تواضع انسان تأکید کرده است؛ اما در عین حال بالاترین درجه کبر را جرئت یافتن بر خدا می‌داند و انسان را از افتادن در این دام برحذر می‌دارد: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ... وَمَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ، وَمَا أَنْسَكَ بِهَلَاكَةِ نَفْسِكَ؛ ای انسان! ... چه چیز تو را بر پروردگارت دلیر ساخت؟ و چه چیز باعث هلاکت شد که به هلاکتت خو گرفتی؟» (**نهج البلاغه**، خطبه ۲۲۳، ص ۳۴۴). از همین عبارت روشن می‌شود که تکبر و دلیری بر خدا، عامل هلاکت و تواضع در برابر او مایه نجات انسان است؛ چنان که شیطان هم به خاطر تکبرش تحقیر و خوار گشت (همان، خطبه ۱۹۲، ص ۲۸۶).

۲. رابطه جانشینی

در **نهج البلاغه** رابطه جانشینی به دو صورت بیان شده است: یکی جانشینی خدا در جای انسان، و دیگری جانشینی انسان در مقام خدا؛ به این معنا که یک بار خدا جانشین انسان و بار دیگر انسان جانشین خدا می‌گردد، که از این ارتباط با عنوان خلافت/ جانشینی یاد می‌کنیم. با توجه

به اینکه خداوند در همه جا حاضر و ناظر است، می‌تواند جانشین همه مسافران در منازل آنها باشد. براساس این فرمایش حضرت علی(ع)، جانشینی خدا به معنای حفاظت از اهل منزل و حل و فصل مسائل و مشکلات آنهاست.

در موضعی از **نهج البلاغه** خدا به دو صورت عام و اختصاصی جانشین انسان می‌شود؛ چنان‌که از آنجاکه خدا همه جا حاضر است، منزل آدمیان نیز یکی از این موارد است. این نوع خلافت مشروط به شرط خاصی نیست، بلکه خداوند جانشین همه انسان‌ها هنگام مسافرت به خارج از منزلشان است. البته انسان‌های مؤمن به این جانشینی واقف و بدان ایمان دارند، ولی غیرمؤمنان ممکن است چنین چیزی را قبول نداشته باشند. حضرت علی(ع) در **نهج البلاغه** به صراحت از این رابطه یاد کرده و راجع به آن سخن گفته است (همان، خطبه ۴۶، ص ۸۶). این خلافت و جانشینی دقیقاً به معنای جانشین شدن است؛ به این معنا که اگر شخص به سفر برود، خدا جانشین او در منزلش خواهد بود. جانشین و همراه اهل سفر بودن، نمی‌توانند یک‌جا جمع شوند؛ تنها موجودی که پرداختن به کاری او را از انجام کار دیگر باز نمی‌دارد، خداست. از این جهت خداوند هم می‌تواند همراه علی(ع) در جنگ باشد و در عین حال جانشینش در منزل بوده و از اهل خانه حفاظت نماید. به تعبیر برخی شارحان **نهج البلاغه**، مقتضای احاطه مطلق خدا بر جهان هستی، همین است (جعفری، ۱۳۶۸، ج ۱۶، ص ۴۲). بنابراین مراد از این جانشینی، احاطه، علم، نفوذ حکمت و قضا و قدر الهی است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۶۶) که بر همه جا و همه چیز از جمله خانه آدمیان دارد و بدین ترتیب می‌تواند جانشین ساکنان آن باشد.

جانشینی اختصاصی در دو مرحله تحقق یافته است؛ به این معنا که یک بار از نوع انسان به عنوان خلیفه خدا یاد می‌شود، که در این نظر مقام جانشینی به نوع انسان در برابر سایر انواع داده شد و فرد خاصی از انسان مدنظر نیست. به تعبیر دیگر، این نوع خلافت به گروه خاصی تعلق نیافته و شامل همگان است. نوع دیگر این خلافت، اختصاص آن به فرد یا افراد خاصی است. امام علی(ع) از این گروه با عنوان جانشینان خدا در زمین یاد کرده است: «وَأُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ؛ آنان جانشینان خدا در زمین و داعیان دین اویند» (**نهج البلاغه**، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۷). آن حضرت در جای دیگر از خودش به عنوان خلیفه الهی - نه به معنای خلافت زمینی و دنیوی - یاد کرده است (همان، نامه ۲۵، ص ۳۸۰؛ حسن‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۵۷). البته این

دسته از خلفای الهی وقتی بر مسند خلافت زمینی تکیه می‌زنند، موظفاند از خلاق، حق الهی مندرج در اموالشان را بستانند (همان).

انسان کامل به‌عنوان خلیفه خدا، نزد وی مسئول اعمال خویش و قییم و حافظ زمین است؛ زمینی که خدا حق تسلط بر آن را به او ارزانی داشته است، مشروط بر اینکه خداگونه زندگی کند (نصر، ۱۳۸۰، ص ۳۲۶) چنین انسانی واسطه میان آسمان و زمین است. به تعبیر حضرت علی(ع): «به بدن‌هایی با دنیا همدم گشته‌اند که جانشان به جهان برین متعلق است» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۷) و در روی زمین راه می‌روند تا وظایف محوله را به انجام رسانند. ویژگی‌های حق ولایت مخصوص آنان است، و وصیت و ارث پیامبر در میان ایشان (همان، خطبه ۲، ص ۴۷). انسان کامل در هر عصری حضور دارد و زمانی نیست که خالی از چنین فردی باشد؛ زیرا او حجت خدا بر روی زمین است: «هش دارید که مثل آل محمد(ص) مثل ستارگان آسمان است، که هرگاه ستاره‌ای غروب کند، ستاره‌ای دیگر طلوع می‌کند» (همان، خطبه ۱۰۰، ص ۱۴۶).

امیر مؤمنان در جایی از نهج البلاغه، اوصاف کلی انسان‌های کامل را بیان می‌کند و می‌فرماید: «آنان زنده‌کننده علم و میراننده جهل‌اند. بردباری آنان شما را از علم‌شان، و بیرون‌شان از درون‌شان و سکوت‌شان از گفتار حکیمانه‌شان خبر می‌دهد. نه با حق مخالفت ورزند و نه درباره آن اختلاف نظر دارند. آنان ستون‌های اسلام‌اند و پناهگاه‌های پناهندگی هستند. به‌وسیله آنان است که حق به جایگاه خود بازگشت، و باطل از مسند خود برکنار گشت» (همان، خطبه ۲۳۹، ص ۳۵۷-۳۵۸). اینان کسانی هستند که اگر سخن هم نگویند، آفتاب وجودشان می‌درخشد و بر اهل طلب نورافشانی می‌کنند.

ترسم از خامش کنم آن آفتاب از سوی دیگر بدراند حجاب
در خموشی گفت ما اظهر شود که زمن آن میل افزون تر شود

(مولوی، ۱۳۶۳، دفتر ششم، ص ۶۹۶-۶۹۵)

علم و دانایی انسان‌های کامل که همان اولیای خدایند، از درون‌شان جوشیده است و از این‌رو، هیچ فاصله‌ای با منبع علم‌شان ندارند؛ بلکه آنان «منبع تولید علم، در درون‌شان نهفته است. پس با برخورداری از بصیرت باطنی، چیزهایی را می‌بینند که دیگران با چشم بی‌بینند». بر این اساس می‌توان ویژگی‌های انسان کامل را به قرار زیر یادآور شد:

۱. احیاکننده علم‌اند. روشن است که این علم در مرتبه نخست به علم کشفی و عرفانی منصرف و در مراحل بعدی شامل هر نوع علم نافع می‌شود (برای اطلاع از علم کشفی بنگرید به: نهج البلاغه، خطبه ۵، ص ۵۲ و برای اطلاع از علم نافع بنگرید به: همان، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۳).
 ۲. اهل حلم‌اند و حلم‌شان در علم و نگرش‌شان مؤثر است. این ارتباط ناشی از آن است که علم‌شان حضوری بوده و اثر چنین علمی هم نقد و حاضر است و آثار وجودی آن در اخلاق و رفتارشان هویداست.
 ۳. میان ظاهر و باطن‌شان هماهنگی وجود دارد؛ به این معنا که چون از طریق قلب به وحدت درونی و بیرونی، بلکه به وحدت با جهان هستی رسیده‌اند، در نتیجه ظاهرشان از باطن‌شان خبر می‌دهد.
 ۴. سکوت‌شان از سخن‌شان خبر می‌دهد؛ زیرا مرز بین سکوت و سخن را به واسطه قلب از بین برده‌اند و به یگانگی این حالت انسانی دست یافته‌اند.
 ۵. با حق هماهنگ، بلکه مصداق و مدار حق‌اند. از این جهت قوام هستی به ایشان استوار است و بدون آنها نظام هستی به هم می‌خورد و سامان خود را از دست می‌دهد.
- چنین فردی حق دعوت‌گری دیگران را دارد و سایر افراد موظف‌اند از او پیروی کنند: «دَاعِ دَعَاً وَ رَاعِ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي؛ دعوت‌کننده‌ای فراخواند و سرپرستی، سرپرستی کرد. پس دعوت‌کننده را اجابت کنید، و در پی سرپرست به راه افتید» (همان). آنان مرجع و مقتدای تمام سالکان طریقت‌اند و برای هرگونه راهنمایی و پاسخ‌گویی به سؤالات و خواسته‌های درونی و بیرونی حق جویان، همواره آماده‌اند و حتی بدان فرامی‌خوانند: «أَيُّهَا النَّاسُ! سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خَطَايَاهَا وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا» (همان، خطبه ۱۸۹، ص ۲۸۰). بینش درونی انسان کامل به حدی ژرف است که می‌تواند به جویندگان، از عمق جان‌شان خبر دهد و رمز و راز درونی آنان را فاش سازد و حتی از سرانجام آدمیان نیز آگاه است: «به خدا سوگند اگر بخواهم هریک از شما را به ورود و خروجش و همه امورش خبر دهم. خواه‌م توانست» (همان، خطبه ۱۷۵، ص ۲۵۰).

۳. رابطه عاشقانه

رابطه عاشقانه به بهترین شکل ممکن در ارتباط «من - تو»یی معنا و مبنا پیدا می‌کند. این رابطه تا زمان وصال استمرار می‌یابد و پس از آن «من» در «تو» فانی شده، فقط «تو» می‌ماند و بس. وقتی از رابطه عاشقانه سخن می‌گوییم، مرادمان آن است که وجود عاشق را جز معشوق پر نکند و عاشق انتهای محبت خویش را به معشوق نثار کند. چنین مفاهیمی در **نهج البلاغه** به کرات و مرات آمده است، اما نه به لفظ عشق و عاشق و معشوق، بلکه با بهره‌گیری از واژگانی چون محب، محبوب و محبت. البته برخی اوقات نیز از واژگان یادشده خبری نیست، اما باز همان معنا و مفهوم مدنظر است. به‌عنوان مثال در مواردی برای بیان عشق محبان الهی به خدا از واژه «وله» استفاده شده است: «أَيْنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَاقْبَلُوهُ؟ ... وَهَيِّجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّهُوا اللَّفَّاحَ إِلَى أَوْلَادِهِا» (همان، خطبه ۱۲۱، ص ۱۷۷). مبنای اصلی این محبت و عشق ریشه در آن داشت که خدا را به بزرگی در دل نشانده‌اند: «عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ، فَصَغَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ؛ آفریدگار در چشم دل‌شان بزرگ است، و از این‌رو هرچه جز اوست در نظرشان کوچک است» (همان، خطبه ۳۰۳، ص ۱۹۳). این عبارت هم می‌تواند مهابت خدا نزد عارف را نشان دهد و در عین حال می‌تواند نشان‌دهنده عشق سالک به خدا باشد؛ به این صورت که دل او تنها از حضور و محبت خدا پر شده و جز یک محبوب و معشوق ندارد، که در عشق هم یگانگی مطرح است و بس. در واقع به تعبیر یکی از شارحان **نهج البلاغه**، عظمت خدا بسته به جاذبه‌های الهی در معرفت و محبت خدا متفاوت می‌شوند و به‌واسطه میزان استغراق، تصور عظمت خدا در نظر عارف فرق می‌کند و به اندازه این عظمت، ماسوای خدا کوچک می‌شوند (ابن‌میثم بحرانی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۳۶۹-۳۶۸).

با وجود آنکه کلمه عشق یک بار و آن هم به معنای منفی در **نهج البلاغه** به کار رفته - چنان‌که دیده را کور، دل را بیمار و گوش را کر می‌کند و باعث می‌شود خواهش‌های نفسانی بر عقل چیره و جان انسان شیفته دنیا شده و در نتیجه برده و بنده آن شود (**نهج البلاغه**، خطبه ۱۰۹، ص ۱۶۰) - اما به‌جای آن، واژگان جانشینی نظیر محبت و انس استفاده شده که همین معنا را دربر دارند. به‌علاوه در برخی مواضع این کتاب واژه «استهتار» به‌معنای مولع و حریص گردانیدن به کار رفته (دهخدا، ذیل حرف «م») که می‌توان آن را به‌عنوان یکی از جانشین‌های مهم واژه عشق در نظر گرفت: «وَلَا يَرْجِعُ بِهِمُ الْإِسْتِهْتَارُ بِلُزُومِ طَاعَتِهِ، إِلَّا إِلَى مَوَادِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ غَيْرِ مُنْقَطِعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَ مَخَافَتِهِ؛ و شیفتگی به

لزوم طاعت او آنان را جز به سوی سرچشمه‌هایی از دل‌هاشان که هیچ‌گاه از امید و بیم او خالی نیست، باز نمی‌دارد» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص ۱۳۱).

کلمه «انس» و مشتقات آن در نهج البلاغه به دو صورت سلبی و ایجابی به کار رفته است. در معنای سلبی، خدا نیازمند انس گرفتن با موجودی نیست؛ پس به خاطر احساس وحشت یا ترس ناشی از تنهایی یا برای رهایی از ترس درصدد یافتن مأنوس بر نمی‌آید (همان، خطبه ۱۸۶، ص ۲۷۶)، بلکه اساساً این حالات بر او عارض نمی‌شوند. اما انس در حوزه معنایی ایجابی به خدا نسبت داده شده و از او به‌عنوان مأنوس‌ترین مأنوس‌ها یاد می‌شود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْإِنْسِينِ لَأَوْلِيائِكَ» (همان، خطبه ۲۲۷، ص ۳۴۹). عبارت فوق دقیقاً عاشقانه و عرفانی است؛ اما برخی مفسران تفسیری کاملاً عقلانی - کلامی به‌دست داده و به‌جای تفسیر شهودی، عظمت خدا را به چشم عقل دیده‌اند؛ زیرا او واجب‌الوجود بالذات و متصف به جمیع صفات کمال است و مابقی موجودات به نقص امکان مبتلایند (مجلسی، ۱۳۸۵، ص ۷۷). البته در جای دیگر از نهج البلاغه، حضرت علی (ع) همگان و حتی انسان مغرور گناهکار را به انس گرفتن با خدا از طریق ذکر دعوت می‌کند: «وَكُنْ ... بِذِكْرِهٖ أَنْسًا» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳، ص ۳۴۴).

برخلاف نکته ذکرشده، اگر خدا به‌خاطر وحشت با کسی مأنوس نمی‌شود، انسان دقیقاً به همین دلیل خواستار مأنوس شدن با خداست؛ چه اگر وحشت حاصل از غربت و تنهایی او را رنجور می‌سازد، با یاد خدا مأنوس شده، در نتیجه از تنهایی و رنج غربت رهایی می‌یابد (همان، خطبه ۲۲۷، ص ۳۴۹). امام علی (ع) در نهج البلاغه تنها از خدا به‌عنوان مأنوس یاد نمی‌کند، بلکه بعضی وقت‌ها از حق به‌عنوان مونس و از باطل به‌عنوان عامل وحشت انسان یاد می‌کند (همان، خطبه ۱۳۰، ص ۱۸۸). در مواردی هم متعلق انس، مرگ است؛ ولی مرگ به خودی خود نمی‌تواند امر مطلوبی باشد، بلکه مرگ به‌عنوان عاملی برای دستیابی به وصال الهی، متعلق انس بنده تلقی شده است.

آغازگر رابطه مبتنی بر انس و محبت، گاه خدا و گاهی نیز انسان است؛ هرچند نقش خدا در هر دو مورد کاملاً ملحوظ است. در عبارت ذیل این رابطه از سوی حضرت علی (ع) به‌عنوان انسان عاشق خدا مطرح شده است: «وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِئَدْيِ أُمِّهِ؛ به خدا

سوگند؛ پسر ابی‌طالب به مرگ از کودک شیرخواره به پستان مادرش مأنوس‌تر است» (همان، خطبه ۵، ص ۵۲؛ خطبه ۵۵، ص ۹۱).

از جمله وظایف عاشقان الهی، آمادگی برای تحمل بار عظیم فقر^۱ و برحذر ماندن از دنیا و در دل گرفتن حب آن است (همان، خطبه ۱۱۰، ص ۱۲۷).

۴. رابطه همکاری

از مفهوم همکاری می‌توان معانی مختلفی را اراده کرد. گاهی منظور از همکاری آن است که خدا و انسان به‌طور مشترک درصدد برمی‌آیند تا کار ناقص جهان را به انجام برسانند؛ زیرا هردو به همکاری یکدیگر در انجام چنین کاری یا در بسامان کردن اوضاع جهان نیازمندند و بدون چنین همکاری‌ای این امور تحقق نمی‌یابد. این تلقی از همکاری انسان و خدا در ادیان مشرق‌زمین، به‌ویژه دین دأئو مطرح است (لائودزو، ۱۳۸۵، ص ۲) اما در **نهج البلاغه** چنین نگرشی راجع به همکاری انسان و خدا مطرح نشده است؛ چراکه هیچ موجودی نمی‌تواند شریک یا همکار خدا در ساختن جهان محسوب شود، بلکه تمام موجودات نه در عرض خدا، که در طول او واقع شده‌اند (**نهج البلاغه**، خطبه ۹۱، ص ۱۲۷). شاید همکاری طولی انسان و خدا به این معنا باشد که انسان به توصیه‌های خدا گوش فرادهد و با خدا در این امر همکاری کند. در قرآن کریم (محمد، ۷) و **نهج البلاغه** از یاری انسان به خدا سخن به میان آمده آمده است: «إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ؛ از گرامی‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که او را بر مهار نفس یاری داده باشد» (**نهج البلاغه**، خطبه ۸۷، ص ۱۱۸). هرچند که این همکاری دقیقاً به‌طور مساوی از هر دو طرف صورت نمی‌گیرد، اما در عین حال می‌توان آن را جزو مصادیق همکاری انسان و خدا به‌شمار آمد.

وظیفه‌شناسی رابطه عقیدتی - معرفتی

رابطه انسان با خدا در **نهج البلاغه** در دو مقام «هست» و «باید» قابل بررسی است.

۱. «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَيْسَتْ عِدَّةٌ لِلْفَقْرِ جِلْبَابًا» (**نهج البلاغه**، حکمت ۱۱۲، ص ۴۸۸).

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَصْرُؤُوا اللَّهَ يَصْرُكُمُ وَيُنَبِّتُ أَقْدَامَكُمْ».

وظایفی که در **نهج البلاغه** در حوزه رابطه عقیدتی - معرفتی میان انسان و خدا وجود دارند، در دو بخش قابل بیان‌اند:

یک. وظایف عام

مراد وظایفی هستند که انسان‌ها به‌طور عموم در عینیت‌بخشی به رابطه ناچارند آن را به انجام رسانند، که تحقق آنها در تمام روابط چهارگانه مدنظر بوده و سالک در ایجاد هریک از آنها موظف به انجام این وظایف است؛ هم فردی که با خدا رابطه رب و عبد برقرار می‌کند، نیازمند انجام این وظایف است و هم کسی که رابطه عاشقانه برقرار می‌کند؛ البته با تفاوت‌هایی که ممکن است در حین عمل با هم داشته باشند.

۱. نیایش

نیایش مفهوم عامی است که تمام شقوق پرستش خدا را دربر دارد و به‌طور عموم در **نهج البلاغه** همانند سایر متون دینی به دو دسته کلی تقسیم می‌شود: نیایش‌های مشروط به ورد و ذکر، و نیایش‌های صرفاً عملی. دسته اول شامل نماز، ذکر، دعا و دسته دوم نظیر روزه، زکات و خمس می‌باشد (همان، خطبه ۱۹۹). از این نظر حضرت علی (ع) چنین عبادتی را حتی به فرض فقدان بهشت و جهنم و نبود نظام پاداش و جزا امری لازم و واجب می‌داند: «لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصَى شُكْرًا لِتَعَمِّهِ؛ اگر خداوند به‌خاطر نافرمانی‌اش وعده کیفر نمی‌داد، باز هم واجب بود که برای شکر نعمت‌هایش او را نافرمانی نکنند» (همان، حکمت ۲۹۰، ص ۵۲۷). این نیایش‌ها در قالب‌های مختلف عملی می‌شوند که به ترتیب اهمیتی که در **نهج البلاغه** دارند، در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

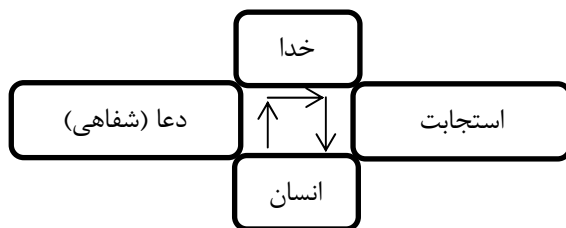
۱-۱. نماز: نماز، تنزیه و تقدیس عمیق خدای متعال است. انسان به‌جای آنکه تنها کلمات و آیات خدا را به‌صورت انفعالی دریافت کند، مأموریت و دستور مؤکد یافته است که احساس تقدیس و تنزیه خود را به شکل مثبت به‌وسیله انجام دادن یک سلسله اعمال بدنی به‌صورت فردی یا همراه با کسانی که با او در این احساس شریک‌اند، آشکار سازد. آنچه در نماز مهم است، تحقق رابطه با خداست؛ اما برای دستیابی به آن باید قواعد و قوانین نماز رعایت شود. اذکار و اوراد خاص، همه در خدمت تحقق این رابطه‌اند که تقرب به خدا را به‌دنبال می‌آورد. در متون دینی از جمله قرآن و **نهج البلاغه**، نماز وسیله قرب الهی دانسته شده است (همان، خطبه ۱۹۹، ص ۳۱۶).

سالک در نماز هم به وصل خدا مشغول می‌شود و هم درد دل خود را با او در میان می‌گذارد. از این نظر است که نماز در ایجاد رابطه با خدا از اهمیت والایی برخوردار بوده و از آن با عنوان پایه دین یاد شده است (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، نامه ۴۷، ص ۴۲۲).

۲-۱. **دعا:** دعا به معنای طلب، از اصناف رابطه با خداست که در هر نظام الهیاتی‌ای معنا نمی‌دهد، بلکه دعا در آن دسته از نظام‌های فلسفی و الهیاتی معنا و مبنا پیدا می‌کند که خدا را موجودی متشخص و انسان‌وار (واجد صفات اخلاقی) بدانند؛ در غیر این صورت دعا محلی از اعراب نخواهد داشت. در **نهج البلاغه** خدا با چنین اوصافی معرفی شده است. به عنوان مثال در این کتاب در برخی موارد خدا با وفاداری توصیف شده (همان، حکمت ۲۵۹، ص ۵۱۳) که یک صفت اخلاقی است و در انسان هم وجود دارد. هرچند این صفت در خدا مشروط به بی‌نهایت بودن و در انسان محدود آغشته به نقص، در عین حال جزو اوصاف اخلاقی خدا شمرده می‌شود. به علاوه، در عبارات این کتاب به صراحت ذکر شده که خدا خود مجوز دعا را صادر کرده است؛ زیرا او کسی است که چون در دعا را به روی بندگانش باز کرده، هرگز در اجابت آن را نمی‌بندد (همان، حکمت ۴۳۵، ص ۵۵۳؛ حکمت ۱۳۴، ص ۴۹۴؛ خطبه ۲۳۰، ص ۳۵۶).

دعا در واقع از لحاظ ساخت با وحی که به منزله ایجاد رابطه از سوی خدا با انسان است، متناظر می‌باشد؛ اما دعا از سوی انسان به طرف خدا صورت می‌گیرد. در دعا نیز همچون وحی علائم زبان‌شناختی به کار می‌آیند. دعا زمانی تحقق می‌یابد که انسان در وضعیت فوق‌العاده قرار بگیرد؛ یعنی هنگامی که شخص خود را در حالت روحی - روانی غیرعادی و تحت فشار می‌بیند، فکر می‌کند که به نقطه انفجار رسیده، خدا را به طور مستقیم مورد خطاب قرار می‌دهد. به یقین در چنین وضعی، انسان دیگر نمی‌تواند در حالت متعارف انسانی‌اش باقی بماند، بلکه به موجودی برتر از خود بدل می‌شود. این پیشامد زبان‌شناختی در یک وضع غیرعادی غیر روزانه «دعا» نامیده می‌شود (ایزوتسو، ۱۳۸۱، ص ۲۴۹). البته همیشه و همواره این‌گونه نیست که ابتکار عمل در دعا با انسان بوده و او همیشه آغازگر دعا باشد، بلکه در مواردی این خداست که انسان را برای دعا فرامی‌خواند. به علاوه، همواره لازم نیست در دعا حالت فوق‌العاده‌ای ایجاد شود، اما در واقع ایجاد یک نظام نوین کلامی در ایجاد رابطه با خداست که حالت دعاکننده را دگرگون می‌سازد.

ممکن است سبب دعا، تقوای ژرف نسبت به خدا یا احتمال وقوع خطر مرگ باشد، که به تعبیر قرآن در این زمان حتی مشرکان نیز اهل دعا می‌شوند: «و چون انسان را آسیبی برسد، ما را - به پهلو، خوابیده یا نشسته یا ایستاده - می‌خواند، و چون گرفتاری‌اش را برطرف کنیم، چنان می‌رود که گویی ما را برای گرفتاری‌ای که به او رسیده، نخوانده است» (یونس، ۱۳-۱۲). دعا به صورت شفاهی انجام می‌شود، ولی نتیجه آن گاهی شفاهی و در بعضی موارد نیز غیر شفاهی است. به تعبیر دیگر، آنگاه که دعاکننده از خدا جواب شفاهی را بطلبد، اجابت شفاهی است، اما در سایر موارد اجابت دعا در قالب اقدامی از جانب خداوند تحقق می‌یابد.



۱-۳. ذکر: منظور از ذکر، یاد خداوند است، به طوری که بین زبان و دل او هماهنگی باشد. ذکر در نهج البلاغه علاوه بر معنای یادشده، در بیشتر موارد با عنایت به متعلقش مورد توجه قرار گرفته و در جایی به کار می‌رود که ذاکر بخواهد از متعلق آن یادی کند. عالی‌ترین متعلق این ذکر خداست که حضرت علی (ع) بر کثرت آن تأکید می‌ورزد: «أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰، ص ۱۶۳). حتی می‌توان از دیگران درخواست کرد تا ما را نزد خدا یاد کنند: «ادُّرُّنَا عِنْدَ رَبِّكَ» (همان، خطبه ۲۳۵، ص ۳۵۵). این یادآوری با واسطه تنها در آخرت نیست، بلکه در این دنیا هم می‌توان فردی را به یاد خدا انداخت: «أَنَا أَدُّرُّكَ اللَّهُ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا؛ وَ مَنْ خَدَا رَا بِه يَاد كَسِي مِي اِنْدَا زَم كِه نَا مَهَام بِه اُو بَرَسْد» (نهج البلاغه، ۱۳۸۹، نامه ۵۷، ص ۴۶۶).

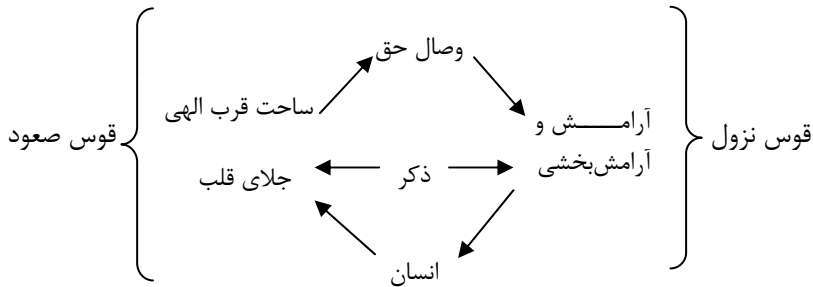
یاد خدا در نهج البلاغه نتایج زیادی به بار می‌آورد که حضرت علی (ع) در عبارتی به برخی از نتایج اصلی و اساسی آن اشاره کرده است: (همان، خطبه ۲۲۲، ص ۳۴۲)

- صیقلی دل‌ها؛

- فعال شدن قوای نفسانی؛

- گفتگوی متقابل عقلانی با خدا: «وَمَا بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْمَانِ الْفَتْرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلْمِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ؛ وَ خدای بخشنده را همواره در هر برهه‌ای از زمان، و در دوران‌های خالی از پیامبران، بندگانی است که با آنان در فکرشان راز گفته، و در عمق خردشان سخن رانده است» (همان).

نمودار زیر بیانگر بخشی از دستاوردهای ذکر است:



دو. وظایف خاص

وظایف خاص عبارت است از آن دسته وظایفی که به تناسب هریک از اصناف رابطه باید رعایت شوند، که در ادامه به آنها می‌پردازیم:

۱. **رابطه عبد و رب:** حضرت علی(ع) تأکید می‌کند که انسان در مقام بنده و خدا در مقام رب است: «فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ؛ زیرا خوش‌بینی بنده به پروردگارش به اندازه خوف او از پروردگارش است» (همان، نامه ۲۷، ص ۳۸۴). این رابطه در مواضع بسیاری از این کتاب شریف مورد توجه قرار گرفته است (برای نمونه بنگرید به: همان، حکمت ۹۴، ص ۴۸۴؛ خطبه ۲۱۲، ص ۳۲۹).

۲. **جانشینی:** حضرت علی(ع) از آدمیان می‌خواهد که از مقام و موقعیت جانشینی خدا تنزل نکنند و خود را همواره در آن مقام دیده، به تناسب آن تعاملاتشان را تنظیم کنند؛ ضمن اینکه برخی انسان‌ها در مقام جانشینی خاص خداوند هستند (همان، حکمت ۱۴۷، ص ۴۹۷) و لازم است وظایفی را انجام دهند که در شأن جانشینان خاص خداوند است تا بتوانند اوصاف آنان را در خود محقق سازند. از جمله وظایف اینان، علم‌آموزی در سطح عالی و در عین حال همراه با معرفت و بصیرت است. انسان‌هایی که به مقام خلافت خاص الهی می‌رسند، در علم رسوخ

کرده، دارنده و نگهدارنده علم لدنی و احیاکنندگان عقل و امانتداران امین خداوندند (حسن‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۵۹). بالاتر اینکه، چنین خلفایی باید به صفت مستخلف عنه متصف گردند تا بتوانند در حکم او باشند؛ در غیر این صورت چنین مقامی در ایشان محقق نمی‌گردد.

۳. رابطه عاشقانه: عمیق‌ترین رابطه با خدا، رابطه عاشقانه است. از این رو می‌توان گفت که لازمه محقق ساختن این رابطه، عمل به همه وظایف مربوط به سیر و سلوک عرفاست، که در خطبه‌های مختلف **نهج البلاغه** به‌ویژه خطبه‌های ۸۷ و ۱۹۳ از آن یاد شده است.

۴. همکاری: یکی از اساسی‌ترین مصادیق همکاری خدا و انسان، همکاری در مبارزه با نفس است. از این نظر انسان در تمام اقداماتی که باید برای مبارزه با نفس انجام دهد، نباید مرتکب کوتاهی نشود. همکاری با خدا در مبارزه با نفس مراتبی دارد که آخرین مرتبه آن دستیابی به درجات عالی عرفانی است، که حضرت علی(ع) در مواضعی به آنها اشاره کرده است. اعانه خدا بر انسان در مبارزه با نفس شامل حزن و خوف اختیاری، خالی کردن دل از اغیار، از تن درآوردن جامه شهوت، اعراض از غیر خدا و متمرکز شدن به او، از مصادیق همکاری انسان و خداست (همان، خطبه ۸۷، ص ۱۱۸).

غایت‌شناسی رابطه عقیدتی - معرفتی

غایت‌شناسی رابطه به بررسی این سؤال می‌پردازد که نتیجه یا هدف نهایی ایجاد رابطه با خدا چیست؟ نتایج رابطه با خدا در اصناف چهارگانه آن با یکدیگر متفاوت است؛ وقتی رابطه عبد و رب میان انسان و خدا برقرار باشد، آثاری پدید می‌آید که در سایر روابط متصور نیست. به‌عنوان مثال، بهره‌مندی از رحمت خدا از نتایج محتوم چنین رابطه‌ای است؛ چراکه بنده، خدایی را عبادت می‌کند که سراسر رحمت است: «رحمتی زوال‌ناپذیر دارد که نمی‌توان از آن ناامید شد؛ همواره نعمتش بر بندگان ارزانی می‌شود و بخشش‌اش جایی برای یأس نگذاشته است» (همان، خطبه ۴۵، ص ۸۵). حال با چنین تصویری از خدا انتظار می‌رود که انسان طالب ایجاد رابطه با خدا به جایی رسد که چیزی جز پاداش و جزای او مهم نباشد. حضرت علی(ع) برای بیان چنین نگرشی از تمثیل گریه شتر فرزند گم‌کرده، ناله کبوتران بی‌همدم و فغان راهبان وارسته استفاده

کرده و بیان می‌کند که اگر انسان بسان اینان ناله و شکوه سر دهد تا بتواند خود را نجات دهد، هرگز نمی‌تواند بر پاداش و کیفر خدا پیشی گیرد (همان، خطبه ۵۲، ص ۹۰-۸۹).

دستاورد انسان در حوزه رابطه رب و عبد، دستیابی به عالی‌ترین درجه عبودیت در ساحت‌های عقیدتی، احساسی-عاطفی و ارادی است؛ یعنی او پس از تحقق چنین رابطه‌ای، جز به خدایی واحد اذعان نخواهد داشت، بلکه عبودیت را به اوج اخلاص خواهد رساند (همان، خطبه ۱، ص ۳۹). تحقق رابطه انسان با خدا در حوزه یادشده باعث خشیت قلبی انسان در ساحت احساسی-عاطفی و انجام عمل خالص برای خدا در ساحت عمل می‌شود (همان، خطبه ۲۳، ص ۶۵). غایت تحقق این رابطه آن است که انسان در سایه آن به جایگاهی نزد خدا و در عالم آخرت دست یابد که شهدا، سعادتمندان و انبیا رسیده‌اند.

در حوزه رابطه عاشقانه باید گفت که اگر فردی بتواند چنین رابطه‌ای میان خود و خدا به‌وجود آورد، می‌تواند محبوب خدا شود. اگر این رابطه استمرار یابد و شخص به درجه «عارف بالله» برسد، در آن صورت با رفع کاستی‌های موجود، عرفان او به کمال می‌رسد و اگر او در این مسیر بتواند به حب و وجد عالی دست یابد، از طبقات پیشین عرفان صرف نظر می‌کند و به دنبال آن، از تمام ما سوی الله نیز اعراض کرده، کاملاً از سایر موجودات منسلخ می‌گردد و خود را تنها با خدا می‌بیند و بدین ترتیب آخرین مراحل عرفان را پشت سر می‌گذارد. وی در این مرتبه از خود نیز صرف نظر می‌کند و شعور به خود را نیز از دست می‌دهد و تنها خدا را می‌بیند. در این مرحله به درجه اتحاد و وحدت با خدا دست می‌یابد (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۳۶۷-۳۶۶). با توجه به مکتب توحیدی **نهج البلاغه**، مراد از وحدت با خدا، وحدت/اتحاد صفاتی و فعلی است که صفات یادشده در خطبه‌های مختلف **نهج البلاغه** آمده است (به‌عنوان نمونه بنگرید به: خطبه ۸۷).

نتیجه

در یک نگاه فراگیر و عمیق به رابطه عقیدتی - معرفتی میان انسان و خدا در **نهج البلاغه**، چنین برمی‌آید که در مبحث معناشناسی رابطه با وجود عدم کاربرد این مفهوم در معنای متأخرش، برای توجه به ایجاد آن میان انسان و خدا از مفاهیمی چون انس، محبت و ابزارهایی چون نماز، ذکر، دعا و سایر اصناف نیایش در یک گفتمان معنایی استفاده شده است. همچنین مفهوم ایجاد

رابطه (نه لزوماً واژه آن) از جایگاه والایی برخوردار است؛ به گونه‌ای که تمام دین‌داری عارفانه در دستیابی به آن خلاصه می‌گردد. اصناف این رابطه نیز به حسب استقرا چهار نوع احصا شده که سه صنف از آن - عبودیت، خلافت و عشق - به صراحت در **نهج البلاغه** آمده‌اند و حضرت علی(ع) در این میان بر رابطه عاشقانه تأکید بسیار کرده است. صنف چهارم رابطه - همکاری - براساس مبنای خداشناختی امکان طرح نداشت؛ اما در تفسیری غیر از تفاسیر ادیان مشرق‌زمین می‌توان به همکاری انسان و خدا در بهتر کردن وضعیت جهان و اخلاق و منش انسان‌ها اشاره کرد و شواهدی را از این کتاب استخراج نمود.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- **نهج البلاغه**، ترجمه حسین استادولی، تهران: اسوه، ۱۳۸۴.
- **نهج البلاغه**، ترجمه محمد مهدی جعفری، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، ۱۳۸۹.
- ابن‌ابی‌الحدید، **شرح نهج البلاغه**، ج ۳ و ۶-۵، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵.
- ابن‌میثم بحرانی، کمال‌الدین میثم، **شرح نهج البلاغه**، بیروت: دار الثقلین، ۱۴۲۰ق.
- استیس، وت، **فلسفه و عرفان**، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: سروش، ۱۳۷۵.
- ایزوتسو، توشی هیکو، **خدا و انسان در قرآن**، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۱.
- جعفری، محمدتقی، **ترجمه و تفسیر نهج البلاغه**، ج ۱۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
- حسن‌زاده آملی، حسن، **انسان کامل در نهج البلاغه**، قم: قیام، ۱۳۷۹.
- فورمن، رابرت کی.سی، **عرفان، ذهن، آگاهی**، ترجمه عطا انزلی، قم: دانشگاه مفید، ۱۳۸۴.
- قنبری، بخشعلی، «رنج تنهایی در مثنوی معنوی»، **پژوهش زبان و ادبیات فارسی**، شماره ۲۱، تابستان ۱۳۹۰.
- قنبری، بخشعلی و همکاران، **طرح پژوهشی بحران‌های انسان معاصر و راه‌حل آن در قرآن و نهج‌البلاغه**، سازمان تبلیغات اسلامی و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۹۱.

- کربن، هانری، **تخیل خلاق در عرفان ابن‌عربی**، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: جامی، ۱۳۸۴.
- لائودزو، **دائو ده جینگ**، ترجمه ع. پاشایی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
- مجلسی، محمدباقر، **شرح خطبه متقین**، به کوشش جویا جهان‌بخش، تهران: اساطیر، ۱۳۸۵.
- مولوی، جلال‌الدین، **مثنوی معنوی**، به کوشش رینولد نیکلسون، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- نصر، سید حسین، **معرفت و معنویت**، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۸۰.